

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به بحث حقیقت شرعی که متعرض شدند اصحاب عرض کردیم این بحث را ابتداء اهل سنت به صورت مشروح که دیروز یک مختصری را از همین کتاب بحرالمحیط خواندیم خودش طولانی می شد دیگر آقایان مفصل تر مراجعه کنند، به طور مشروح نقل کردند و انصافش هم یک نوع اختلاف اقوال دارند عرض کردم اختلاف اقوال در میان کتب اهل سنت زیاد است و یک مقداری اش هم منشأش عدم دقت و عدم تحقیق در نقل است.

یعنی فرض کنید اگر از ابوالحسن اشعری چیزی نقل بکنند از آن مصدر اصلی اگر خودش کلامی داشته باشد از او کمتر نقل کردند قال فلان قال فلان که ابوالحسن اینطور گفت، علی ای حال این مشکل هست حالا مشکل تازه ای نیست که در این باب باشد.

روشن شد که عده ای قائل هستند که اینها حقایق لغوی هستند در لغت بوده یعنی اصلا در لغت عرب نماز به عنوان عبادت مخصوص مطرح بوده صوم به عنوان عبادت و نسک معروف و به عبارت دیگر صوم مطلق امساک نبوده صوم در لغت به معنای امساک نبوده است، خودش یک عبادتی بوده و خود صوم جزو عناوین نسک و جزو عناوین عبادات است بله قوامش به امساک است و الا خودش یک عنوانی دارد این ثم اتموا الصیام الی اللیل شاید اشاره به همان باشد.

و عرض کردیم در همان روایت معروفی که اهل سنت از پیغمبر دارند در باره ی روز عاشورا عرض کردیم مراد از این روز عاشورا، عاشورای اولی است که پیغمبر اکرم در مدینه بودند چون حدود ماه شعبان ایشان به مدینه رسیدند ماه رمضان سال اول را ایشان روزه نگرفتند تا رسید به تاسوعا و عاشورای سال دوم در تاسوعا اهل یهود به اصطلاح روزه گرفتند عرض کردیم روزه ی یهود اصطلاحا می گفتند عاشورا، لکن در واقع از تاسوعا است در حقیقت از نهم محرم است.

عرض کردیم در این کتاب محلی ابن حزم یا در فهرستش عاشورا هو الیوم التاسع من محرم، این تاسع به این عنوان است، اهل یهود روزه‌شان به این نحو بود که از اذان ظهر به قول ما از زوال روز نهم روزه می‌گرفتند، شب هم اگر نمی‌خوابیدند غذا می‌توانستند بخورند بخوابند دیگر غذا نمی‌خوردند تا غروب روز دهم یعنی از ظهر روز نهم تا غروب روز دهم که روز عاشورا بود این را روزه می‌گرفتند، پیغمبر فرمودند که دیدم یهود روزه گرفتند گفتند چیست؟ گفتند روز نجات حضرت موسی الی آخره، حالا در آنجا حضرت دارد که هر کسی که من کان ممسکا هر کسی تا حالا امساک کرده یعنی غذا نخورده فلیصم الی اللیل، یعنی فرق است بین صوم و امساک، ندارد من کان صائما فلیصم، من کان منکم ممسکا، امساک اگر کرده و غذا نخورده و حضرت فرمود نحن اولی باتباع موسی پس تا شب به اصطلاح نیت صوم بکند.

و عرض شد که از ماه رمضان دوم پیغمبر دیگر روزه را تشریع شد در ماه شعبان سال دوم، ماه رمضان دوم تا ماه رمضان سال ده را دیگر پیغمبر و مسلمانان روزه گرفتند و حالا بحثی هم بود که راجع به روزه‌ی عاشورا که آیا نصب شد نشد چه شد؟ آن بحث دیگری است.

علی ای حال صوم به معنای امساک نبوده همین روایت هم خیلی روشن است که صوم خودش یک نسک دینی بود و خودش یک عبادت بود بله قوام این عبادت به امساک بود، حالا به این مناسبت در این کتب تفسیر یا کتب فقه غالباً این مطلب را دارند که صوم در لغت به معنای امساک است و این شعر را هم نقل می‌کنند که خیل صیام و خیل غیر صائم، یعنی یک مقدار از اسب‌ها صیام یعنی نگه‌شان داشتند یعنی افسارشان را گرفتند و نگه داشته‌اند و یک عده از اسب‌ها را هستند غیر صائم.

به این تمسک کردند که صوم به معنای امساک است به این شعر عرب مشکلی که ما اصولاً در این موارد داریم اختصاص به این مورد ندارد کلاً در این موارد ما با یک مشکل روبرو هستیم و آن که امر ممکن است به عکس باشد نه این که اینها گفتند صوم در حقیقت به معنای عبادت مخصوص بوده اینجا به معنای امساک گرفته یعنی خیل صیام البته صیام اینجا جمع است مثل جمع صائم.

این به اصطلاح اصلش همان معنای دینی بوده است، لکن بعدها در لغت به معنای امساک گرفته شده است، یک مشکل کلی کار در این مباحث لغوی که ما در دنیای اسلام داریم این است، فرض کنید لفظ جناح در لغت عرب که به معنای بال می‌آید یا جناح به معنای گناه اصطلاحا.

خوب نوشتند لیس علیکم جناح در قرآن هم استعمال شده است، جناح را گفتند به اینکه اصلش در فارسی است که گناه باشد، در صورتی که ممکن است به عکس باشد، اصلش عربی باشد و فارسی استفاده کرده‌اند ما یک مشکلی در این جهت در مسائل لغوی یک مشکل کلی در این مجموعه‌ی میراث لغوی خودمان داریم، این یکی از مشکلاتی است که باید حل تاریخی بشود البته الان به خاطر پیدا شدن گل نوشته‌هایی از اطراف مکه یعنی از منطقه‌ی ثمود تا خود یمن خیلی از نکات تدریجا روشن می‌شود یک گل نوشته دیدم از یمن چاپ هم کردند یعنی تصویرش هم هست حالا خواندنش مشکل است تقریبا مضمونش این است کلمه‌ی رحمان دارد، رحمان آخر است، بسم الله، به نام الله است نمی‌دانم چه رحمان، خیلی شبیه بسم الله الرحمن الرحیم خودمان است، خیلی عجیب است ندیده بودم و تازگی دیدم یک متنی است که خیلی شبیه نوشته‌ی همین بسم الله الرحمن الرحیم ماست در یمن که به خط حمیری یا خط نمی‌دانم چیست.

علی ای حال این هم خیلی تعجب آمیز است و واقعا هم شاید این درست بوده یعنی این کلمه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم قبل از اسلام مثلا فرض کنید در یمن ... عرض کردم کرارا اصولا عرب از یمن منتشر شدند، اصل تولد عرب در یمن است آمدند به شمال جزیره العرب و تدریجا منتقل شدند و اصولا این کشورهایی که الان عربی هستند عده‌ایشان اساسا عرب نبودند مثل مصر، اینها قبطنی هستند قسمت‌هایی مثل لبنان و سوریه و شام و اینها که یا رومی بودند یا قسمت‌های دیگری بودند.

علی ای حال اینها نژاد عربی نداشتند بعدها عرب به اینها سیطره پیدا کرد و لغت عربی منتشر شد و بعید هم نیست یعنی آدم وقتی این آیه‌ی مبارکه در قصه‌ی حضرت سلیمان می‌خواند که وقتی نامه را سوال می‌کند به اصطلاح ملکه‌ی سبا به قول آقایان می‌گوید وانه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم، خیلی عجیب است در این آیه‌ی مبارکه کلمه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم آمده است و واقعا خیلی تعجب آور است یعنی قرآن هم شاید این مطلب را تایید می‌کند که اصل این اصطلاح و جمله در سابق هم به کار برده شده است.

یعنی خیال نکنیم مثلاً یک چیزی است که تازه پیدا کردیم که تعجب آور است که چطور بسم الله الرحمن الرحيم مثلاً در قرآن آمده و در اصل افتتاح نامه‌هایی در یمن بوده است، این عبارتی که در این نامه آمده از حضرت سلیمان و انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم، شاید یک نکته‌اش این باشد که نشان می‌دهد این اصطلاح در آن زمان هم موجود بوده است که عرض کردم این سنگ نوشته که تصویرش را دیدم البته رحمان رحمانا نوشته است.

توضیح هم داده که احتمالاً شاید بعضی از قسمت‌هایی خوانده نشده است. احتمالاً همین بسم الله الرحمن الرحيم باشد، به خط عبری و اینها هم نیست، به خط حمیری یا نمی‌دانیم چیست.

علی ای کیف ما کان ما یک مشکلی در این جهت داریم، اصولاً اصل مطلب در این بوده که تصویری کلی این بوده که حتی لغت یا عرف یک امر ثابتی است این را تصور کنید، و لذا خواندیم گفتند حقیقت لغوی داریم حقیقت عرفی داریم، کلمه‌ی حقیقت همان طور که شاید در خلال بحث‌ها اشاره کردیم اصلش از حقه به معنای ثبت است، حقیقت یعنی ثابت ظاهرش اینطور است، چیزی را که ثابت باشد حقیقت می‌گویند حالا اگر این دستگاه‌ها هست من یک جایی نقلی دیدم در کتاب قاموس یا صحاح حقیقت را به معنای رایه گرفته در لغت عرب رایه یعنی پرچم بزرگ آن پرچمی که رمز ارتش و بقای ارتش و جنگ و ادامه‌ی جنگ بود رایه می‌گفتند اگر این مطلب راست باشد حالا من چون جایی دیدم که نقل کرده است، خود من نشد مراجعه کنم که نکند این اشتباهی در نقل باشد.

یکی از حضار: ویقال الحقیقهُ الرایه ...

آیت الله مددی: یقال بله می‌گویم. از قاموس است ؟

یکی از حضار: تاج العروس.

آیت الله مددی: خوب آن شرح قاموس است.

نه این یقال برای خود زبیدی است ایشان اسمش زبیدی است زبیدی نخوانید زبید محله‌ای است در یمن منطقه‌ای است در یمن ایشان شرحی در شرح گفته است، این تاج العروس بسیار کتاب نفعی است در لغت و باید گفت که یک دایرة المعارف است موسوعه است به

اصطلاح فقط کتاب لغت نیست، مثل همین لغتنامه‌ی دهخدا، ما، یک موسوعه‌ی فرهنگی بزرگی است انصافاً خیلی زحمت کشیدند

منتش قاموس است لکن شرحش برای سید مرتضی زبیدی یمنی است و يقال متن کتاب است؟

یکی از حضار: خود قاموس دارد الحقیقه ما یحق علیک ان تحمیه . يقال فلان حام الحقیقه ...

آیت الله مددی: نه این حام الحقیقه یک چیز دیگری است، نه خود حقیقت را ...

چون حقیقت را در کتب ترجمه کردند ثابت اصطلاحاً، حقه به معنای ثابت حقیق، آن وقت تاء برای مبالغه است، مثلاً علام، علامه، یا

راوی، راویه، اصطلاحاً تاء را برای مبالغه به کار می‌برند، حقیق یعنی ثابت ثبوت، حقیقه یعنی کاملاً ثابت، تحلیل ادبی‌اش اینطوری است

پس این شاید ...

یکی از حضار: رایه دارد ادامه‌اش دارد ...

آیت الله مددی: خود قاموس دارد؟ صحاح هم به نظرم دارد

یکی از حضار: تهذیب دارد ...

آیت الله مددی: تهذیب اللغة ازهری؟

یکی از حضار: بله بله .

آیت الله مددی: آنجا هم دارد، به نقل از؟

یکی از حضار: ابوعبید.

آیت الله مددی: حالا می‌گویم یک کمی عجیب و غریب است نقل یک کمی جای تامل دارد ...

البته احتمال دارد که در بعضی از موارد استعمال این باشد یک حدیث معروفی است که در مصادر ما از سکونی است، شاید جزو یکی

از احادیث خیلی قشنگ سکونی این باشد، سکونی احادیث خیلی قشنگ هم دارد، یکی از احادیث قشنگش این است. عن رسول الله قال

.....
ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نوارا، این تعبیر علی کل حق حقیقه شاید کنایه از همین بوده شاید این را از همین گرفتند احتمالی که ما دادیم شاید این باشد .

آن وقت این علی کل حق حقیقه یعنی هر حقی دارای یک پرچم و نشانه‌ی واضحی و روشنی است عرض کردم رایه پرچم بزرگ را می‌گویند و با ثبات هم می‌خورد چون مادام در جنگ‌ها برقرار بود جنگ برقرار بود اگر رایه می‌افتاد معلوم می‌شد که اینها شکست خوردند و علامت شکست بود، این رایه در اصطلاح در آن زمان این بود، اگر از معنای ثبات آمده به این معنا است.

علی ای حال شاید در شرح این عبارت ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا، یعنی هر حقی یک علامتی و یک نشانه‌ی بارز و پرچم بزرگی دارد، شاید در این حدیث مراد را گرفتند نه اینکه حقیقت در لغت به این معناست، یا لازمه‌اش را گرفته‌اند، یا لازمه‌اش را گرفته اند

یکی از حضار: معنای کنایی باشد.

آیت الله مددی: احتمالا چرا .

علی ای حال ایشان دارد و يقال الرايه در حقیقه من خیال می‌کردم که صحاح هم دارد، صحاح نقل نکرده است ؟

یکی از حضار: صحاح دارد يقال الحقیقه الرايه ...

آیت الله مددی: این را از قاموس نقل کردند .

یکی از حضار: صحاح يقال را ندارد از زبیدی آورده است.

آیت الله مددی: زبیدی اضافه کرده من خیال کردم خود صحاح دارد، چون می‌گویم من مراجعه نکردم جایی دیدم خود من وسواس دارم مراجعه می‌کنم ببینیم مطلب درست نقل شده یا نشده الان هم اجمالا و الا خود من باید شخصا نگاه بکنم.

یکی از حضار: قاموس نوشته والحقیقه سید المجاز وما یحق علیک ان تحمیه والرايه.

آیت الله مددی: يقال ندارد .

یکی از حضار: نه ندارد.

آیت الله مددی: می گویم من جایی دیدم که از قاموس نقل کرده و به نظرم می آید که من در ذهنم درست نیست که از کدام مصدر است. علی ای حال کیف ما کان آن که ما در لغت داریم به معنای ثبات است اگر هم به رایه گفته شده به قول ایشان کنایی به معنای اینکه چون این ثبات ارتش ثبات جیش به این پرچم بوده است، علی ای حال این تصور اصولا اینطور بوده خیال می کردند که یک معنایی را برای یک لفظی گفتند این دیگر ثابت است، این کلمه ی حقیقت در ذهنیت اینها این معنا را ثابت می گرفتند.

خوب الان کاملا واضح است خود لغت یک امر متغیری است امر ثابتی نیست در طی زمان ها عوض می شود اصطلاحات عوض می شود فرهنگ ها عوض می شود، مخصوصا بنا بر علی ما هو المعروف که در تدوین لغت عرب جاهای مختلف را رفتند، و مخصوصا اگر راست باشد که ابتدای تدوین اصولا در عراق بوده انتشار لغت از یمن بیاییم به بالا مثل مکه و مدینه و بیاییم مثلا تا مرز عراق آن وقت تدوین لغت یعنی بعبارۀ آخری ما در زمان عربی قبل از اسلام تدوین لغت نداریم این را در بحث حجیت قول لغوی توضیحش را عرض کردیم. یکی مشکلی که الان قول لغوی های الان در ما دارد این است اینها همه شان در قرن دوم هم هستند، نه قرن اول یعنی خود خلیل کتاب ان دارد سیبویه اینها همه در قرن دوم هستند، در قرن دوم و در عراق این کار اتفاق افتاد اصطلاح دارند خرج الی البادیه اگر کتب لغت را دیده باشید ... مراد از بادیه در اصطلاح آنها به میان عشایر بدوی ما بین بصره و کوفه رفتند.

به این منطقه رفتند و تدوین لغت را کردند سمعت العرب یقول ، خودش سیبویه در الکتاب خودش هزار و پنجاه بیت شعر را آورده به عنوان استشهاد برای لغت پنجاه بیتش را نسبت نداده است احتمال می دهم جعلی باشد، اصلا این ابیاتی که بدون قائلند اینها ابیات جعلی باشند که درست کردند و الی آخره حالا این لغت عرب خودش یک تاریخی دارد.

ولذا یک مشکلی که کلا در لغت عرب پیش می آید حالا یک مسأله اش همین تاثیر افکار و مذاهب و اینهاست، مثل همین بحث اینجا مثلا گفته آمنوا در لغت به معنای ایمان و تصدیق است این یک بحث کلامی است، این را اول به معتزله نسبت دادند تدوین لغت بعد از این است، این مشکل را از اینجا درست می کند.

یک مشککش به خاطر این است یک مشککش به خاطر قداستی بود که به این معانی دادند، خیال کردند که اگر حقیقت به معنای پرچم

است بعدها در کل لغت عرب گرفتند، با اینکه این ممکن بود برای عشیره‌ی معینی باشد.

چون عشایر عرب حتی آنهایی که در مکه و مدینه بودند لهجه‌های مختلف داشتند، این لهجه‌ها تاثیرگذار بود، مثلاً فرض کنید بنی تمیم

معروف بود که ان نمی گفتند، عن می گفتند به جای همزه عین می گفتند، عن عنة التميم معروف است، این عن عنده‌ی تمیم اشاره‌ی به این

است مثلاً اشهد عن لا اله ... اینطوری به جای ان عن می گفتند و هلم جری.

احتمال داده شده و ما عرض کردیم سابقاً این اختلاف بین بعضی از لغات مثل بیسط و بیصط با سین و صاد صراط با سین و صاد و الی

آخره من نمی‌خواهم حالا وارد بحث لغت بشوم اینها احتمالاً اختلاف لهجه باشد اصلاً اختلاف فرق بین ظاء یعنی اخت الطاء و ضاد اخت

الصاد به لهجه باشد و ما هو عن الغیب بضنین با ضاد استعمال شده است اخت الصاد، با ظن احتمالاً خیلی نزدیک باشد، تقریباً به یک معنا

هم هستند، در مباحث حجیت ظن متعرض شدیم دیگر حالا فعلاً حال این بحث را نداریم.

به هر حال آنچه که پیش آمد یک مقدار به خاطر این اختلاف لغات و لهجات بود بعدها این را به کل عرب نسبت دادند این مطلب را

امثال جرجی زیدان و اینها هم دارند که اینها از اشاعره مختلف نوشتند آن وقت در مقام نسبت به کل عرب نسبت دادند مثلاً اینها

معتقدند که سر مشترک از اینجا پیدا شد مثلاً لفظ عین در یک عشیره‌ای در یک گروهی به معنای طلا بود در یک گروهی به معنای

نقره بود در یک گروهی به معنای چشمه بود در یک گروهی به معنای چشم بود وقتی که اینها را جمع کردند گفتند عین در لغت عرب

به این معانی می‌آید، این مطلب را ان شاء الله در بحث مشترک آقای خوئی هم دارند نقل می‌کنند از جرجی زیدان و رد می‌کنند می‌گویند

ثابت نیست، نه این مطلب ثابت است نه اینکه ثابت نباشد. این مطلب واضح است ثبوتی نمی‌خواهد.

پس اینها یک تصور ابتدایی داشتند که حقایق لغوی اموری ثابت هستند در صورتی که الان کاملاً واضح است که لغت یک امر و

موجود متغیری است به زمان‌ها عوض می‌شود به مکان‌ها عوض می‌شود به لهجه‌ها عوض می‌شود فقط اختلاف لهجه نیست که ما الان

داریم، اختلاف لغت هم هست، و این تصور که اصولاً ما حقیقت لغوی داریم و در مقابل آن حقیقت عرفی این خودش محل اشکال است،

آن حقیقت لغوی هم یک جور عرف است عرفی است که قبل از این بوده یا بعدها که در مرحله‌ی تدوین رسید سعی کردند که یک نوع ریشه‌یابی بکنند این ریشه‌یابی و ارجاع‌ها منشاء این شد که بگویند ریشه‌ی لغوی‌اش این است در صورتی که ممکن است این کلمه اصلاً هیچ ربطی در آن فرهنگی که استعمال شده ندارد.

علی‌ای حال مطلبی را که ما داریم این حقیقت لغوی روشن نیست، حقیقت عرفی به این معنایی که گفتند ... البته این در عرف ما هست فرض کنید مثلاً رب الان غالباً وقتی به پدر می‌گویند برو رب بخر رب گوجه‌فرنگی به ذهن می‌آید، حال اینکه رب یک مفهوم عامی است واقعه‌ش در مستوای علمی‌اش اصطلاحاً وقتی که مایعی یا آبی را از یک شیء می‌گیرند بجوشانند تا مقداری که وقتی می‌ریزند راه نیفتد به آن رب می‌گویند. راه بیفتد مایع است، اصطلاحش این است که لفظ انگلیش هم کرم است، این لفظ رب یا لفظ معجون این است اما خوب الان در عرف بیشتر انصراف دارد به اصطلاح به مساله‌ی رب گوجه‌ای در امور عرفی ما فراوان است و احتیاج به مثال ندارد.

لکن اینها را همان طور که عده‌ای هم نوشته‌اند بحثی کردند که آیا این واقعه به حد حقیقت می‌رسد یا یک مجاز عرفی است یک قرینه‌ی عمومی دارد این تحلیل را دارد یعنی واقعه در زمان ما الان لفظ رب به صورت یک حقیقت عرفی است چون می‌گفتند لا ریب فی الحقیقه العرفیه، در بحث حقیقت عرفیه این بحث را دارند این تحلیل لغوی است و درست هم هست، به این تحلیل ما هم الان مبتلا هستیم. واقعه کلمه‌ی رب الان در عرف ما معنای رب گوجه‌فرنگی است، یا نه کلمه‌ی رب به همان معنای معجون است لکن یک قرینه‌ی عمومی وجود دارد که مراد رب گوجه‌فرنگی است، این را دارند و این تحلیل درستی است.

این که اینها بعدها آمدند و این را تحلیل کردند گفتند مثلاً رب در لغت به این معناست در عرف به این معناست، لغت را حقیقت گرفتند و ثابت، در صورتیکه معلوم نیست اصلاً اصلش هم اینطور باشد

اما راجع به حقیقت شرعیه اینها بیشتر نظرشان به این بود که آیا ... ولذا بحث را روی امثال عبادات یا مسائل کلامی مختلف فیها بردند، آیا صلاّه به این معنای مخصوص بود یا دعا بود به بقول مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی میل و عطف، یا به معنای دیگری که گرفتند به معنای لین یعنی نرم شدن، چون در اثر حرارت یک شیئی نرم می شود.

چون در خود قرآن نار به معنای یصلی النار الکبری، اصلا به معنای آتش است، یا اصلا هیچ کدام نبوده چیز دیگری بوده اما به هر حال عرض کردیم شواهد ما در این جهت شواهد تاریخی فراوان در امم مختلف اینکه اینها دارای عبادات و نسک مخصوصی بودند حالا ممکن است یکی لفظ صلاّه بگوید یکی دیگری بگوید، این را نمی شود انکار کرد و این معلوم نیست که به اصطلاح لغت حتی بر او مقدر باشد، این روشن نیست.

مثلا ما الان عرض کردیم شواهد ما نشان نمی دهد که اهل مکه و مشرکین روزه داشتند، اهل مکه و مشرکین نماز داشتند حج هم داشتند، دادن پول را به عنوان مبداء مقدس داشتند، عرض کردیم بعضی از شواهد تاریخی را وقتی آدم مقایسه می کند اگر می خواستند پول را به یک مبداء مقدس بدهند از پنج انگشت یکی، اصطلاحا ما به آن می گوئیم خمس، اصطلاح خمس از پنج انگشت یکی است.

و اگر می خواستند برای امور اجتماعی و اداره و بیت و المال به قول معروف و خزانه و بودجه ی عمومی بدهند از هر ده انگشت یکی اصطلاحا عشر، اصولا معیار مالیات ها غالبا در بشر روی همین معیار خمس و عشر بود یا از هر پنج انگشت یکی یا از هر ده انگشت یکی بود.

البته ما مالیات یک دوازدهم هم داریم اما متعارفش این بود روی ده انگشت یکی، مثلا در خود جاهلیت که بود تازگی هم عرض کردیم از هر ده انگشت یکی بود عشر بود، مالیات متعارفی را که می گرفتند عبارت از عشر بود، لکن صدقات، در یک روایتی دارد که حضرت عبدالمطلب گنجی را در همین پای کعبه و زمزم کشف کرد فاخرج خمسه، این خمس در اینجا مراد صدقه است این خمس مصطلح ما نیست، اصلا در آن زمان این خمس مصطلح وجود نداشت، آن زمان مالیاتی که به عنوان رئیس عشیره می گرفتند ربع بود،

بیست و پنج درصد بود بیست درصد نبود، که به عنوان ربع هم مربع می گفتند و شرحش را سابقا عرض کردم، خمس به عنوان صدقه بود.

یعنی اگر می خواستند از مال خودشان به یک مبدء اعلى به یک مبدء مقدس به کلیسا به کاهن به یک مبدء بالا پولی با برسانند پنج انگشت یکی یعنی بیست درصد به امور اجتماعی بود ده انگشت یکی بود ده درصد، که اصطلاحا عشر می گویند.

این اصطلاحات و این مطالب اینها قبل از اسلام هم بود بله روزه نبود اما این به این معنا نیست که همان عرب جاهلی و مشرک یا عرب اهل مکه و اطراف کلمه ی صوم را به معنای عبادت نمی شناختند ، یک مشکل ما این است، وقتی می گوئیم نبود یعنی خیال می کنیم که این لفظ هم نبود نه این روشن نیست.

به هر حال عرب مکه و دیگران در ارتباط با سایر امم بودند و سایر امم قطعا دارای عبادت روزه بودند یعنی فرض کنید مثلا عرب مدینه این کار را نمی کرد عرب مکه یک مسافرت تابستان داشت به سوریه که آنجا هم یهود بودند و هم مسیحیت بوده که روزه می گرفتند و یک مسافرت زمستانی هم به یمن هم داشت ، حالا نمی دانم ایرانیان یعنی در دین مجوس هم روزه متعارف بوده یا نه.

اصولا اثبات این مطلب، اولاً خود عرب که اصلاً صلاة داشت که آیه ی مبارکه هم هست وما كان صلاتهم عند البيت الا تصدیة ومكائا، و شواهد... یک شعری هم در همین دائرة المعارف یا غیرش از این اعلم شتوری نقل می کنند که از شعرای جاهلیت است آن هم لفظ صلاة را به کار برده است.

در خود قرآن هست احتیاج به شعر دیگران نیست، ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ، این آیه ی مبارکه در سوره ی اقرء است که یا در سال اول نازل شده یا در سال دوم چون در مورد سوره ی اقرء یک قولی هست که کلا در سال اول و همان اوائل مبعث نازل شده است، یک قولی هم هست که پنج آیه ی اول در سال اول بقیه که این هم جزو آیات بقیه است بعد از آن پنج آیه در سال دوم نازل شده است. به هر حال شواهد بر اینکه صلاة در خود لغت عربی اینکه مرحوم آشیخ محمد حسین و دیگران نوشتند که از کجا معلوم که به لفظ صلاة

بوده و آقای خوئی هم ... نه به همین لفظ صلاة هم به کار رفته است.

اصولا در میان جوامع بشری قدیم ترین شواهد حتی قبرهایی که هست آثاری که در قبرها هست ایمان به یک جهت مقدس و پاک و بالا همیشه علائمش موجود بوده اینطور نبوده که نباشد آن وقت این اعمالی را که برای این جهت انجام می دادند اعمال بدنی را اصطلاحا مثل صلاة و صوم حساب می کردند و اعمال مالی را مثل زکات حساب می کردند یعنی هر دو وجود خارجی داشتند.

یکی از حضار: آیاتی که مثال می زنید اینها محل نزاع است بحثمان سر صلاة است با حالت محسوس است خوب این عبدا اذا صلی ، عبدا اذا دعا ممکن است معنای ...

آیت الله مددی: نه واضح است چون پیغمبر نماز می خواندند می آمدند پیغمبر را در کعبه اذیت می کردند، گفته شده نه .

یکی از حضار : همین این مشخص نیست صلاة و اینها هم شاید دعا می کرده ...

آیت الله مددی: نه همین حالت است.

عرض کردم ببینید یک نوع مجموعه ای اعمالی که انسان در مقابل یک مبدء اعلی و یک مبدء مقدس انجام می دهد این که خصوصیت عملی خوب این تاریخ می خواهد، این اختصاص به روایات ندارد، مثلا پیغمبر اکرم از همان اوائل مامور به صلاة بودند و نماز می خواندند لکن معین نبود، انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه ... بعد که در سال پنج مبعث به اصطلاح معراج واقع شد در روز صبح معراج این آیه ی بنی اسرائیل سوره ی اسراء به اصطلاح نازل شد، این در صبح لیلة الاسراء والمعراج نازل شد، اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل که اوقات نماز را مشخص می کند.

و این نماز در سال پنجم پنج نوبت همه دو رکعتی خوانده می شد این ادامه داشت تا سال دوم هجرت در ماه شعبان قبل از ماه رمضان سال دوم تا ماه رمضان سال دوم، در ماه رمضان سال دوم این اضافات پیغمبر اضافه شد لکن صلاة صلاة بود دیگر فرق نمی کرد. در ماه رمضان عرض کردم یک روایت داریم شاید هم دو تا الان در ذهنم نیست، البته از خط غلو است ، که این کار در شب نیمه ی ماه رمضان شد به احترام ولادت امام مجتبی علیه السلام ، در روایت ما اینجور آمده است. اما در روایت اهل سنت عایشه دارد عمر دارد که کانت الصلاة رکعتین رکعتین فاضاف رسول الله این را هم آنها دارند.

یک بحثی هست در ذیل آیهی مبارکه فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة در باب صلاة مسافر یا صلاة خوف ما این مباحث فقهی اش را مفصل متعرض شدیم این آیهی مبارکه ظاهرش خوف است، اهل سنت هم به خوف زدند. در میان علمای شیعه هم خط بغدادی ما معتقد بود راجع به خوف است، آن خط بغدادی امثال کلینی و مرحوم سید مرتضی این آیه را در صلاة خوف آوردند در صلاة مسافر نیاوردند.

یک خط قمی داشتیم که بر می گشت به یک نسخه ی حریر به عبدالله سجستانی آنها می گفتند این راجع به صلاة سفر است. این را مرحوم صدوق دارد البته ظاهرا از عبارت صدوق چون می گوید روی عن زرارہ... ظاهرا احتمالا مشایخ قم حتی استاد ایشان هم قبول نداشته است، ابن الولید لکن صدوق آورده است.

عرض کردم این مطلب که این آیه در صلاة سفر است ما این را توضیح دادیم چون به این نحو نگفتم این را در میراث های شرقی خودمان داریم در تفسیر عیاشی آمده است و در میراث های غربی ما عرض کردم شما کوفه و بغداد را وسط بگیرید مثل سمرقند و کش اینها شرق هستند مثل مصر و سوریه و شام اینها غرب هستند.

در دعائم هم آمده است، یکی غربی است یکی شرقی است، در میراث های اصلی ما مثل کافی و اینها نیامده است، در فقیه آمده لکن عبارت فقیه مشعر به اینکه محل اشکال مشایخ قم بوده روی دارد. به هر حال ایشان دارد، خوب اینها یک آیه را به صلاة خوف زدند یک آیه را به صلاة سفر زدند.

شاید دیده باشید که از ابن عباس هم نقل شده در کتاب حریر هم در یک نسخه ی حریر این بوده که این در باب خوف قصر فی قصر دو تا قصر است نه یکی.

یکی از حضار: یک رکعت می شود ؟

آیت الله مددی: ها یک رکعت می شود

قصر فی قصر به نظرم اگر در تاریخ نگاه کنید ابن عباس دارد، اگر حافظه‌ی من خراب نشده باشد ایشان دارد که قصر فی قصر، و مرحوم شیخ صدوق منفردا در کتاب فقیه دارد می‌گوید و کان شیخنا ابن الولید می‌گوید هو قصر فی قصر رواه عن حریر به همین طریق از حریر است که این معلوم می‌شود که مرحوم ابن الولید نظرش این بخش روایت حریر بوده که این قصر فی قصر البته توضیح داده نشده فقط همین که مثلاً در حال سفر یک قصر است و به خاطر خوف هم یک قصر دیگر می‌آید در حال سفر چهارتا می‌شود دوتا در حال خوف هم دو تا می‌شود یکی، لکن من فکر می‌کنم نکته این نبوده این آقایان این طور نوشته.

ببینید فلیس علیکم جناح این که شما اشکال فرمودید درباره‌ی اینکه صلاة مراد چیست ان تقصروا من الصلاة احتمالا در ذهن ابن الولید این بوده که این آیه در ... چون اینطور نوشتند که سوره‌ی بقره در اوائل ما نزلت بالمدينة، اگر این مطلب در اینجا نوشته نشده، من عرض کنم چون بحث حقیقت شرعی هم هست نکاتی لطیفی است، این اگر باشد شاید ابن الولید که به شواهد مراجعه می‌کرده نظرش این بوده لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة این صلاة در وقتی است که دو رکعتی بوده هنوز چهارتا نشده است. اینها غالباً خیال کردند قصر فی قصر یک قصرش به لحاظ سفر است یک قصرش به لحاظ خوف است، لکن اگر این مطلب درست باشد من اوائل ما نزلت بالمدينة سوره‌ی بقره است و شواهد هم تاییدش می‌کند و خیلی هم جای توجه دارد یعنی آقایان باید یک مقدار مسالهی جمع قرآن و تاریخ قرآن را هم باید درس ببینند.

چون در این سوره از همان اولش الف لام میم ذلک الکتاب اگر من اوائل ما نزلت بالمدينة باشد هنوز در مدینه پیغمبر آمده اصلاً قرآن کتاب بوده است، اصلاً باید تفکرمان را در نزول قرآن را هم عوض بکند مباحث دیگر هم دارد که حالا من نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. علی ای حال احتمالی که من دادم شاید از ابن عباس و ابن ولید ما، که حالا ابن ولید که از حریر نقل کرده است، ببینید عبارت من لا یحضر را، این هم خیلی عجیب است چون کسی از حریر نقل نمی‌کند چون حریر خیلی مشهور بوده کرارا گفتیم دیگر، کتاب الصلاة حریر از کتب بسیار مشهور در قم بوده است کسی دیگر هم جز ابن الولید نقل نکرده است این هم خیلی عجیب است، خیلی تعجب آور است این سنخ این مطالب، و قصر فی قصر اگر این مطلب اینجور باشد انصافاً حرف ابن الولید خیلی بی پایه نیست.

پس این مبحث که ما اگر حقیقت شرعیه را قائل شدیم یا نشدیم در روایات چه کار کنیم، بحث روایات تنها نیست من الان برای شما آیهی قرآن خواندم، شاید در ذهن آنها این بوده فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة این قصر صلاة در آن وقت دو رکعتی است، عرض کردم در ماه رمضان سال دوم یعنی پنج سال نماز عدد نداشته است، ده سال نماز دو تایی بود، هشت سال باقیمانده هم نماز به همین صورت هفده رکعت در آمد، ده رکعت بود، بعد به صورت هفده رکعت در آمده به سنن رسول الله حالا یک شرعی هم آن دارد که مباحث صلاة مسافر شرح خاصی دارد مخصوصا از دیدگاه ما با این آقایان فرق هایی دارد.

علی ای حال بعید نیست، پس بحث حقیقت شرعیه اینطور نیست که شما ببینید فقط در روایات پیدا می شود، البته می گوید ایشان که نقل می کند صدوق از حریز نقل کرده است، نقل مرحوم صدوق این است.

حالا به مناسبتی من نمی خواستم وارد بشوم، همین حدیث را منحصرأ شیخ صدوق در میان مصادر ما ... چون تفسیر عیاشی آن وقت بین اصحاب معروف نبوده دعائم الاسلام که وجود نداشته، اصلا کسی به مصری ها نگاه نمی کرده است، صدوق هم که نقل کرده نه کلینی این را نقل کرده نه مرحوم شیخ طوسی، شیخ طوسی هم نقل نکرده است.

صدوق در قرن چهارم نقل کرده قرن پنجم شیخ طوسی اصلا این را نقل نکرده است، این روایت خیلی معروف است همه شنیدید من این قلت تقصیر واجب است حضرت فرمود خدا فرمود لا جناح بعد تمسک کردند به آیهی فمن حج البيت واعتمر فلا جناح علیه ان يطوف بهم این را فقط صدوق نقل می کند کلینی قبل از صدوق نقل نمی کند مرحوم شیخ طوسی هم بعد از صدوق نقل نمی کند لکن الان در زمان ما خیلی مشهور شده سر شهرتش از کتب علامه است علامه در قرن هشتم نوشت روی الصدوق فی الصحيح، اسمش را گذاشت صحیح.

در حقیقت نه شیخ طوسی این روایت را دارد نه مرحوم کلینی، این یک دفعه شد صحیح، چرا سرش هم این شد علامه وقتی این روایت را دید روی عن زراره و محمد بن مسلم فرقی بین روا و روی نگذاشت، گفت صحیح است، الان که آمدند گفتند نگفت روا زراره ... اگر روا گفته بود سلمنا، این بحثی است که الان مطرح شده است و الا از زمان علامه هم به بعد ...

چند دفعه هم عرض کردم لااقل اصطلاحات علامه هنوز در زبان ما جاری است، علامه فرمود صحیح است، آقایان هم گفتند صحیح است و توضیح دادیم این روایت در کتاب حریز بوده مشایخ قم ما این را قبول نکردند.

یکی از حضار: استاد این که می فرمایید و سمعت شیخنا محمد بن حسن رضی الله عنه يقول روایت انه سئل الصادق علیه السلام عن قول الله عز وجل واذا ضربتم فی الارض ... فقال هذا تقصیر ثان... الرجل رکعتین ...

آیت الله مددی: تقصیر فی تقصیر آن تعبیر معروف این است، تقصیر ثانی بعد چه می گوید؟

یکی از حضار: وهو ان یرد الرجل رکعتین برکعة وقد رواه حریز عن ابی عبدالله علیه السلام...

آیت الله مددی: اها رواه حریز عرض کردم، ابن ولید ...

حالا عجیب این است نه این روایت حریز در کافی آمده نه آن یکی هر دویش هم از کتاب حریز است...

یکی از حضار: روایت می گوید...

آیت الله مددی: خوب یعنی سندش ... اگر روایت گفت یعنی قابل اعتماد است،

عرض کردم سه جور قرائت شده است، رَوِیتُ، رُوِیتُ، رُویْتُ، سه جور قرائت شده و ما احتمال دادیم هر کدام دارای معنای خاص باشد حالا از اصول هم خیلی خارج نشویم وقت هم تمام شد.

علی ای حال کیف ما کان دقت فرمودید سر مساله را دارم، شاید مرحوم ابن الولید اضافتا بر این نسخه ... حالا این خیلی عجیب است

هر دو روایت ابن الولید را اصحاب ساقط کردند، این خیلی عجیب است، اصحاب یعنی مرحوم کلینی و مرحوم شیخ طوسی لکن علامه

چون گفت صحیح است از زمان علامه در کتابهای ما آمده است جواهر و ... همه ی آقایان رفتند دنبال این بحث ... به عنوان صحیح

قبولش کردند و توجهی هم نکردند که این در یک نسخه ای بوده که بزرگان ما مثل مرحوم کلینی و مرحوم صدوق آن را نقل نکردند

حالا سرش چه بوده آن بحث دیگری است.

آن خط‌های دور که بیشتر جنبه‌ی تعبد دارد آن‌ها نقل کردند مثل سمرقند از یک طرف مصر از یک طرف دیگر آنها نقل کردند اما در مراکز حوزوی ما نقل نشده است، در میانه در مرکز جز صدوق رحمه الله نقل نکرده است، صدوق هم با عنوان روی دارد، این توجهات نشده است و مطلب به اینجا رسیده که الان وجود دارد من فکر می‌کنم ابن الولید شاید نظر ... البته ایشان می‌گویند روا ذلک عن حریر، قبول دارم اما ابن الولید هم ترجیح داده این قول را به خاطر کلمه‌ی صلاه که در آیه هست چون تا حالا گفته نشده است، این بحث حقیقت شرعی، می‌خواستم بگویم که در خود قرآن هم جایگاه دارد.

فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاه، صلاه در زمان نزول آیه دو رکعت بوده هنوز چهار رکعت نشده است، آن وقت اگر بنا باشد قصر بخورد به دو رکعت می‌شود یک رکعت تقصیر ثان، تقصیر فی تقصیر.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.